

شبیه خودش

سریال «قورباغه» دست کم در ظاهر بلند پروازانه ترین پروژه هومن سیدی است. لوکیشن های متعدد، طراحی صحنه عظیم و مشکل، فیلم برداری عجیب و نازموده در ایران و گستره زمانی و مکانی قصه، از شمال کشور در زمان جنگ تحمیلی گرفته تا تایلد در زمان حال، همه دست به دست هم داده اند تا به راحتی بتوان صفت سخت را به این سریال اطلاق کرد. ساختن قورباغه کار سختی است و نیاز به شجاعت دارد. فاصله گرفتن از فرم های

آزموده شده همیشه با جسارت همراه بوده است. شاید مهم ترین دستاورد قورباغه فاصله گرفتن از واقعیت و روی آوردن به خیال باشد. سیدی که در ۲ تجربه گذشته اش، یعنی «مغزهای کوچک زنگ زده» و «خشم و هیاهو» به شکل های مختلف خودش را شبیه به اجتماعی سازها می کرد، در قورباغه یکسره تغییر رویه داده است. البته این گزاره ها بدون در نظر گرفتن میزان موفقیت سیدی در این مسیر بیان شده است. قصه پر شاخ و برگ قورباغه را می توان با چشم پوشی بر بعضی اضافات، در این چند جمله خلاصه کرد: «ماده مخدری مرموز به اسم قورباغه قدرتی وصف نشدنی به صاحبش می دهد. صاحب قورباغه به راحتی می تواند دیگران را مطیع خود کند. آدم های سریال قورباغه حاضرند

برای دست یافتن به این قدرت همه گزاره های اخلاقی شان را نقض و جان خودشان را فدا کنند. همه چیز در این عبارت جمع می شود: عطش قدرت.» خلاصه ای که به احتمال دست مخاطبان را برای برداشت های سیاسی و زیرمتن های متعدد باز می گذارد. قصه های فرعی یعنی فلش بک به کودکی رامین و ماجرای قطع شدن انگشت مادرش در آستانه صلح ایران و عراق، قصه رابطه گذشته رامین و فرانک با محور حضور قدرت در یک رابطه عاطفی، ارتباط اولیه نوری با سروش و آباد و همچنین فلش بک رابطه شمس آبادی و لیلا با اینکه دخلی به ماده قورباغه ندارند اما خیانت و عطش قدرت را در وضعیت های مختلف ترسیم می کنند.

افراط بدی!

برای ورود به دنیای شخصیت های سریال بر عبارت نقض گزاره های اخلاقی تأکید می کنم. تا به حال در یک سریال ایرانی این تعداد شخصیت سیاه بدون مابه ازاهایی که اخلاق را تعریف کنند، دور هم جمع نشده بودند. هیچ شخصیت نیک سرشتی در قورباغه حاضر نیست. همه آدم ها از پلیس گرفته تا پدر، برادر، خواهر و رفیق؛ منفعت طلب، دورو، خبیث و خیانت کارند. انگار این جهان پر از ریا به واسطه حضور قورباغه ترسیم شده است یا قورباغه یگانه راه ممکن برای کنترل کردن این جماعت به حساب می آید. نوری با بازی نوید محمدزاده به عنوان شاه سریال، در هراس از دست دادن امپراتوری اش سر بر بالین می گذارد و برای حفظ جایگاهش هر کسی را که بتواند از میان برمی دارد. بقیه مهره ها با دلایل و انگیزه های

مختلف سعی می کنند با نزدیک شدن و نزدیک ماندن به شاه، او را پایین بکشند و جایگزینش شوند. در واقع مسابقه ای با موضوع افراط در بی اخلاقی بین همه شخصیت ها در جریان است. قورباغه هر چه که نباشد، سرآغاز یک دوران است. گبروگورهای پی رنگ، شخصیت های گاهی کم هوش و بازی های گاهی نپخته بازیگرانش به کنار، آدم های قورباغه عطش سیری ناپذیری به پیش رفتن بی مهابا، زندگی کردن و عبور از خط قرمزها (گزاره های اخلاقی) دارند. عطشی که سلیقه فیلم سازش هم هست. هومن سیدی بارها نشان داده که به تجربه فضاهای تازه علاقه مند است. در مغزهای کوچک زنگ زده فضای حاشیه شهر را رنگ آمیزی شده و جذاب به تصویر می کشد و آدم های حاشیه نشین را شبیه به کارتل های مواد مخدر نشان می دهد. در خشم و هیاهو قصه ای واقعی را دست مایه قرار می دهد و با روایتی راشومونی سعی می کند واقعیت را دست نیافتنی و پیچیده نشان دهد. قورباغه افراطی ترین فاصله اش را با واقعیت می گیرد و همه چیز را از ذهن یک شخصیت روایت

می کند، اما کاری می کند دست کم خط کلی قصه را باور کنیم. قورباغه از نظر تکنیک به لطف پیمان شادمانفر فیلم بردار، فاصله مشخصی از بقیه سریال های نمایش خانگی گرفته و بخش زیادی از جذابیت سریال بصری است، به ویژه در ۲ قسمت پایانی فراتر از انتظار است. تلفیق ژانر به سیدی امکان داده است در فضاهای مختلف حرکت کند و شکل های مختلف فیلم سازی را بیازماید. تصمیمی که در عین شجاعانه بودن گاهی به قیمت از دست رفتن لحن یکدست سریال تمام شده است. از این شاخه به آن شاخه پریدن های سیدی به ویژه در چند قسمت ابتدایی باعث می شود دیر به ایده اصلی سریال وارد شویم و مخاطب سردرگم شود که سریال درباره چیست؟

قیام یاغی!

در باره «هومن سیدی»
و سریال جسورش، قورباغه، که
به پایان خطر رسید اما همه چنان
بحث میان مخالفان و موافقانش
ادامه دارد

